

THE TYRANNY
OF STRUCTURELESSNESS

ابتداء به ویروسی بی ساختاری در
«استبداد بی ساختاری»

ابتداء به وپروسی پی ساختاری نر (استبداد پی ساختاری)

این که پنجاه و چهار سال بعد از اولین ارائه‌ی متن «استبداد بی‌ساختاری» توسط جو فریمن در کنفرانسی با فراخوان اتحادیه‌ی حقوق زنان جنوب در ماه مه ۱۹۷۰، این متن بداهت و تازگی خودش را حفظ کرده است بدون شک نشان‌دهنده‌ی وضعیتی است که نسبت به سال ۱۹۷۰ نه تنها رو به بهبود نرفته بلکه به مراتب وخیم‌تر هم شده است. بی‌ساختاری و افقی‌گرایی‌ای که جو فریمن بنا به تجاربی که در جنبش زنان آمریکا در دهه‌ی شصت به دست آورده و در متن «استبداد بی‌ساختاری» در مورد وجوه مخرب و ناکارآمد آن هشدار داده بود، نه تنها کماکان، دقیقن با همان آسیب‌ها و معضلات، ادامه دارد بلکه در دهه‌های بعدی، متأثر از شکست‌ها و بحران‌های جنبش چپ در سطح جهانی، توضیحات و توجیحات تئوریکی نیز یافته است که البته هم‌چنان در دو وجه مهم با آنچه که فریمن جمع‌بندی می‌کند اشتراک دارند: استبداد نامرئی داخلی و ناکارآمدی در حوزه‌های گوناگون از جمله امکان تاثیر و گسترش.

به این ترتیب بی‌ساختاری و افقی‌گرایی، که ابتدا با ادعای گذر از ساختارهای ناکارآمد حزبی و در درون جنبش‌های رادیکال دهه‌ی شصت میلادی شکل گرفته بود، به سرعت، و چنان‌که پیداست حتا در ۱۹۷۰، به همان معضلی دچار شد که ادعا می‌کرد با ترویج بی‌ساختاری و افقی‌گرایی برای آن راه‌حلی یافته است. درست به همان ترتیبی که در آن دوران به نظر می‌رسید ساختارهای حزبی دچار بحران شده‌اند و دفاع از ساختاری حزبی تنها به امری ایدئولوژیک تبدیل شده است، دفاع از بی‌ساختاری و افقی‌گرایی نیز بسیار سریع‌تر از آنچه که انتظارش می‌رفت به امری ایدئولوژیک تبدیل شد و تا امروز نیز چنین است. در واقع مدافعان بی‌ساختاری و افقی‌گرایی در دهه‌های گذشته انبوهی از تجارب شکست‌خورده و مبارزات ناتمام و ناکارآمد را پشت سر گذاشته‌اند. آنها به عینه بارها و

بارها شاهد این بوده‌اند که چگونه در جمع‌ها و تشکلهای مدعی بی‌ساختاری و افقی بودن سلسله‌مراتب پنهان شکل گرفته و در ضمن بارها و بارها تجربه کرده‌اند ادعای بی‌ساختاری و افقی بودن چه محدودیت‌های جدی و اساسی‌ای برای گسترش و اعتلای مبارزه ایجاد کرده است، اما به لحاظ ذهنی تصمیم گرفته‌اند که از توهّمات بی‌ساختار و افقی بودن دست برندارند. به همین دلیل است که ادعا می‌کنیم دفاع از بی‌ساختاری و افقی‌گرایی اگر در دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی با این تصور همراه بود که پاسخی واقعی به بحرانی واقعی در حوزه‌ی امر سازماندهی است، امروز دیگر با آشکار شدن مضرات و محدودیت‌های آن در عرصه‌های عملی و مادی، تنها می‌توان به شکل ایدئولوژیک از آن دفاع کرد؛ به ویژه که در دو دهه‌ی گذشته آشکارتر شده که ده‌ها فرصت و امکان انقلابی در سرتاسر جهان (از انقلاب‌های جهان عرب موسوم به بهار عربی تا جنبش‌های اشغال میادین در اروپا و آمریکا) چگونه در آمیخته‌ای از وهم‌های پسا‌ساختارگرایانه، از جمله تشکلیابی حول ادعای بی‌ساختاری و افقی بودن، بر باد رفته است.

بنابراین متن جو فریمن به نحوی متنی بنیان‌گذار است که می‌توان در پیرامون آن به نقش و کارکرد ساختار در امر سازماندهی اندیشید. اما پیش از آن باید سراغ همان بحرانی رفت که ترویج بی‌ساختاری و افقی‌گرایی مدعی این بود که پاسخی به آن بحران است. امروز با نزدیک به نیم قرن تجربه می‌توان ادعا کرد بحران برخلاف تصورات مروجان بی‌ساختاری، اساسن در ساختارهای سلسله‌مراتبی احزاب و سازمان‌ها نبود بلکه بحران جهانی ناشی از ترویج بوروکراتیک نوع خاصی از تحزب و مبارزه‌ی انقلابی بود که با جعل عنوان «اصول کمونیستی» امر سازماندهی و مبارزه‌ی انقلابی را به امری بوروکراتیک فرو می‌کاست. برای نمونه رجوع به مباحث جاری میان حزب توده‌ی ایران و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان (در دهه‌ی چهل شمسی و شصت میلادی)^۱ نشان می‌دهد بخشی از مباحث این دو حزب معطوف به این بوده است که آیا بر اساس اصول (کدام اصول؟) وجود دو حزب «کمونیست» در یک کشور مشروعیت دارد یا ندارد. و این بوروکراسی گسستی کامل از سنت رهایی‌بخش جنبش کمونیستی بود، سنتی که هرگز تا پیش از تحکیم تسلط قدرت بوروکرات‌ها بر احزاب برادر در هیچ‌کجای جنبش کمونیستی نمی‌توان از آن سراغ گرفت. کافی است به تاریخ مبارزات انقلابی در دوران زندگی مارکس و انقلابیون پس از او، از جمله لنین، مراجعه کنیم تا ببینیم اختراعاتی که تحت عنوان «اصول» به احزاب برادر حقه می‌شد یا تلاش می‌شد حقه شود هیچ ربطی به سنت مبارزات انقلابی جنبش کمونیستی نداشته است.

نکته‌ی با اهمیت آن است که در همان دهه‌ی شصت میلادی نیز، بنا به تصریح خود فریمن آن ساختارهایی

۱- وحدت نافرجام، کشمکش‌های حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان (۱۳۷۲ - ۱۳۲۴). شیوا فرهمندراد. چاپ اول. ۱۴۰۱. تهران. موسسه‌ی فرهنگی هنری جهان کتاب.

که هنوز کارآمد بودند و می‌توانستند منشا تأثیری مشخص و معین شوند همان ساختارهای سلسله‌مراتبی‌ای بودند که از بوروکراسی احزاب سنتی، در ایده و عمل، گسست می‌کردند اما ساختار تشکیلاتی را در افسانه‌های افقی‌گرایی منحل نمی‌نمودند. جو فریمن در متن خودش می‌نویسد: «در سطحی محلی، اکثر گروه‌ها می‌توانند به‌طور خودمختار عمل کنند؛ اما فقط گروه‌هایی که در سطح ملی سازمان یافته‌اند می‌توانند فعالیت‌های ملی سازمان دهند. از این‌رو اغلب این سازمان‌های فمینیستی ساختاریافته‌اند که در سطح ملی به فعالیت‌های فمینیستی جهت می‌دهند و این جهت فعالیت‌ها اغلب بر اساس اولویت‌های این سازمان‌ها تعیین می‌شود. [این] سازمان‌ها [...] در حقیقت تنها سازمان‌هایی هستند که ظرفیت پیش‌برد کارزاری را در سطح ملی دارند. گروه‌های بی‌ساختار رهایی‌بخش زنان مختارند که از کارزارهای ملی حمایت کنند یا نکنند، اما ظرفیت این‌که خودشان کارزاری ملی را راه بیاندازند ندارند. از این‌رو اعضایشان بدل به پیاده‌نظام فرماندهی سازمان‌های دارای ساختار می‌شوند». بنابراین روشن است آنچه که در همان زمان نیز آشکارا کارکرد دارد همان ساختارهای سلسله‌مراتبی است که البته از احزاب و ایده‌های بوروکراتیک گسسته‌اند.

با این‌وجود تلاش ستایش‌برانگیز و همچنان و هنوز جسورانه‌ی جو فریمن در جمع‌بندی انتقادی تجربه‌ی گروه‌های بی‌ساختار (با تمرکز بر گروه‌های بی‌ساختار فعال در جنبش زنان آمریکا) در سال ۱۹۷۰، به رغم بازنگری‌های متعدد در چند سال بعد از انتشار، خود نیز کم و بیش به ویروس بی‌ساختاری مبتلاست و درد نشان‌های آن در این متن قابل تشخیص است. این البته نظر به زمان انتشار این متن طبیعی است. توجه داریم که در آن زمان انتشار چنین متنی جسارت بسیار می‌طلبیده و بازخوردهای فراوانی که این متن داشته نیز ناشی از همین محتوای جسورانه‌ی آن است. تشکیک در اصولی که به سرعت سنگ شده‌اند و هرگونه تجدیدنظر و تشکیک در صحت آنها می‌توانسته، و با دریغ همچنان می‌تواند، موجب اعلام ارتداد از سوی مدافعان «ایدئولوژی بی‌ساختاری» شود. اما اکنون با پنجاه و چهار سال فاصله از ارائه‌ی نسخه‌ی ابتدایی این متن شاید لازم باشد یک‌بار دیگر متن را از نو و با نگاهی انتقادی از منظر دفاع از تجویزی که در متن وجود دارد، یعنی دفاع از ساختاریابی، بخوانیم.

اولین تناقضی که در متن فریمن به چشم می‌آید این است که او ضمن تجویز ساختاریابی به جنبش زنان (که ما آن را خطابی عمومی رو به جنبش‌های اجتماعی در نظر می‌گیریم) در ضمن موضعی تردیدآمیز و توأم با سوءظن نسبت به آن بخش‌هایی از جنبش زنان دارد که از پیش ساختار یافته‌اند و وجود این ساختار و سلسله‌مراتب را برخلاف آنچه فریمن «سلسله‌مراتب پنهان» در گروه‌های بی‌ساختار می‌نامد، به روشنی و آشکارا اعلام کرده‌اند. یعنی زنانی که «به سازمان‌های سیاسی دیگری رو می‌آورند که می‌تواند به آن‌ها فرصت آن نوع از فعالیت ساختاریافته

و موثر را بدهد که نمی‌توانستند در جنبش زنان پیدا کنند» هرچند این سازمان‌ها مبارزه برای «رهایی زنان» را به نوشته‌ی فریمن «یکی از موضوعات بسیاری می‌دانند که زنان باید خود را وقف آن کنند» اما بنا به تصریح نویسنده سازمان‌هایی هستند که نه تنها به مبارزه برای رهایی زنان توجه کافی دارند بلکه از درون آن نیرو می‌گیرند و به آن نیرو می‌بخشند. مشکل پس کجاست؟ به نوشته‌ی فریمن این زنان در جنبش رهایی‌بخش زنان «به نوبه‌ی خود مجرایی برای ساختارهای غیررسمی جدید می‌شوند. این شبکه‌های جدید دوستی بیش از آن که مبتنی بر ویژگی‌هایی که پیش‌تر [در متن فریمن] گفته شد باشند، مبتنی بر سیاست مشترکی غیرفمینیستی هستند، اما به شیوه‌ای بسیار مشابه عمل می‌کنند. آن‌ها نیز -چه بخواهند، چه نخواهند- نخبگانی غیررسمی، بی‌برنامه، غیرانتخابی و غیرمسئول خواهند شد زیرا ارزش‌ها، ایده‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی مشترکی دارند اما ساختاری رسمی ندارند».

چند خط بعد فریمن در توضیح تضادی که میان این ساختار غیررسمی جدید، یعنی ساختار غیررسمی ناشی از حضور زنان وابسته به سازمان‌های سیاسی در جنبش زنان شکل می‌گیرد و ساختارهای غیررسمی قدیمی و سلسله‌مراتب پنهان درون جنبش می‌نویسد: «نخبگان غیررسمی قدیمی‌تر که در گروه‌های متفاوت جنبش شکل گرفته‌اند، غالباً این نخبگان غیررسمی جدید را تهدید قلمداد می‌کنند. این کمابیش درست است. این شبکه‌های [نخبگان] دارای جهت‌گیری سیاسی به ندرت مثل نخبگان قدیمی صرفاً دنبال گعده‌بازی هستند، بل که می‌خواهند ایده‌های سیاسی‌شان را تبلیغ کنند، همچنان که ایده‌های فمینیستی‌شان را. این البته طبیعی است، اما درباره‌ی پیامدهایش برای جنبش رهایی‌بخش زنان هرگز به اندازه کافی بحث نشده است. نخبگان قدیمی هم چندان علاقه‌ای ندارند که این تفاوت دیدگاه‌ها را به عرصه‌ی عمومی و علنی بیاورند زیرا که این موجب رسوا شدن ماهیت غیررسمی گروه‌شان خواهد شد». و بعد شیوه‌ی دفاعی نخبه‌گان غیررسمی قدیمی را چنین توصیف می‌کند: «بسیار ساده‌تر است که با برچسب‌هایی نظیر "توطئه‌ی سرخ"، "توطئه‌ی اصلاح‌طلبان"، "توطئه‌ی لژیون‌ها" و "توطئه‌ی دگرجنس‌خواهان" ممانعت از ورود اعضای ساختارهای غیررسمی دیگر را توجیه کرد» اما درست چند خط بعد می‌نویسد: «هرچه گروهی ساختار [رسمی] محدودتری داشته باشد، بی‌ساختاری کم‌تری در ساختار غیررسمی‌اش دارد، و هر چه بیشتر ذوب در ایدئولوژی بی‌ساختاری شده باشد، در برابر آن که توسط گنگی سیاسی قبضه شود، آسیب‌پذیرتر خواهد بود». (تاکید از ماست)

این‌که فریمن در توصیف زنان عضو در سازمان‌های سیاسی از واژه‌ی «گنگ سیاسی» استفاده می‌کند تفاوت چندان با توصیف حضور آنان با عناوینی نظیر «توطئه‌ی سرخ» و... ندارد. منطق هر دو رویکرد یکی است. هر دو رویکرد باور دارند کسانی بیرون از جنبش زنان با حضور درون جنبش سعی دارند این جنبش را «قبضه» کنند. چنان‌که

ابتدا آنها را بدون هیچ برهانی متکی به «سیاست مشترکی غیرفمینیستی» می‌خواند اما در پاراگراف‌های بعدی معلوم می‌شود که این نیرو «می‌خواهند ایده‌های سیاسی‌شان را تبلیغ کنند، همچنان که ایده‌های فمینیستی‌شان را». (تاکید از ماست) می‌توان این پرسش را از متن فریمن پرسید که آیا به راستی میان ایده‌های فمینیستی و ایده‌های سیاسی چنین دره‌ی عمیقی وجود دارد که بتوان در درون جنبش‌های بخش زنان بدون هیچ جهت‌گیری سیاسی صرفن فمینیست بود؟ و آیا نیروهایی در درون جنبش زنان و دیگر جنبش‌های اجتماعی، که آن زمان و همین امروز در سازمان‌های سیاسی عضو نبوده‌اند و نیستند در درون جنبش‌های بخش زنان هیچ جهت‌گیری سیاسی‌ای را نمایندگی نمی‌کنند؟ و آیا همین افسانه خود به اندازه‌ی کافی جهت‌گیری‌ای سیاسی نیست؟

این‌که حضور چنین نیرویی در درون جنبش زنان یا هر جنبش اجتماعی دیگر می‌تواند به شکل‌گیری یک ساختار غیررسمی جدید منجر شود، و احتمالاً می‌شود، ربطی به خواست و اراده‌ی این نیرو ندارد بلکه مشکل اصلی از خود جنبشی است که چون ساختار ندارد امکان شکل‌گیری ساختارهای رسمی را نمی‌دهد و به این ترتیب لاجرم حضور هر نیروی سازمان‌یافته‌ی سیاسی در درون آنها به شکل‌گیری ساختاری غیررسمی منجر می‌شود. بخش بزرگی از جنبش زنان و دیگر جنبش‌های اجتماعی راه‌حل را دقیقاً در آن چیزی یافته‌اند که فریمن تلاش کرده از آن گسست کند: بسته بودن رو به سازمان‌یابی و ساختاریابی و دفاع ایدئولوژیک از بی‌ساختاری و افقی‌گرایی برای آن‌که اعضای سازمان‌های سیاسی نتوانند یا نخواهند وارد این جنبش‌ها شوند و به این ترتیب حد نهایی چنین رویکردی از قضا همان چیزی خواهد بود که به‌رغم جمع‌بندی جسورانه‌ی فریمن در پنجاه و چهار سال پیش، همچنان در درون بسیاری از جنبش‌های اجتماعی به چشم می‌خورد: حکمرانی بلامنازع سلسله‌مراتب پنهان و غیررسمی با تمام ناکارآمدی‌ها و اثرات مخرب تکرارشونده‌ی آن.

این افق محدود در متن فریمن در بخش‌های دیگری هم به چشم می‌خورد، از جمله در بخشی که پیشنهادهایی ایجابی را به عنوان «اصول ساختاردهی دموکراتیک و اثربخشی سیاسی» طرح می‌کند اما در نهایت برخی از پیشنهادها او ناروشن، غیردقیق و به‌ویژه نامطلوب است. در وهله‌ی اول روشن نیست وقتی فریمن از «گروه» حرف می‌زند منظور گروه‌های موجود در جنبش‌های بخش زنان است یا خود «جنبش‌های بخش زنان» را به عنوان یک گروه در نظر می‌گیرد. روشن است که جنبش‌های بخش زنان یا هر جنبش اجتماعی دیگری هر چقدر هم که ساختار بیابد نمی‌تواند تبدیل به یک گروه یا سازمان شود. بنابراین هرچند این ابهام در متن فریمن وجود دارد لاجرم تجویزهای او را بر متن تجویزهایی برای ساختار درونی گروه‌ها یا سازمان‌ها می‌خوانیم. فریمن در این بخش و دست‌کم در دو بند بر چرخشی و موقتی بودن وظایف و مسئولیت‌ها تأکید دارد. این توصیه حتمی در

ارتباط با یک جنبش اهمیت دارد چرا که دقیقن از قبضه‌ی یک جنبش توسط گروه‌ها و سازمان‌های غیررسمی و رسمی جلوگیری می‌کند اما در ارتباط با یک گروه یا سازمان امکان پرورش کادر را از گروه و سازمان می‌گیرد و اتفاقن به نفع ساختارزدایی از گروه و سازمان است. یکی از مراحل و الزامات ساختاریابی یک گروه و سازمان روشن شدن مسئولیت‌ها و وظایف و تقسیم آنهاست. اگر همه‌گان بناست به تناوب در تمامی مسئولیت‌ها ایفای نقش کنند و تمامی وظایف را بر عهده بگیرند، نه تنها در بلندمدت، بلکه هم‌چنین در کوتاه‌مدت نیز خود مفهوم مسئولیت و وظیفه موقتی و بوروکراتیک می‌شود. به عبارت صریح‌تر مسئولیتی متوجه کسی نیست و اعضا به تناوب در موقعیتی قرار می‌گیرند و از موقعیتی خلع می‌شوند. این تناوب هم‌چنین امکان پیگیری یک استراتژی عام را به حداقل می‌رساند. مسئله قطعن این نیست که مسئولیت تبدیل به مایملک کسی شود؛ گروه یا سازمان می‌تواند هر زمان که از عملکرد مسئولی ناراضی بود او را خلع و تعویض کند اما برای این که خود مفهوم مسئولیت و وظیفه کارکرد سیاسی و تشکیلاتی خودش را از دست ندهد هر گروه یا سازمانی نیاز به کادریابی دارد که برای بر عهده گرفتن مسئولیتی مشخص و انجام وظیفه‌ای معین تبدیل به عناصری شوند که نسبت به حوزه‌ی تحت مسئولیت خودشان اشراف کامل دارند، می‌توانند برای آن طرح و برنامه داشته باشند و امکانات اجرای این طرح و برنامه‌ها را فراهم کنند. اگر بناست مطابق تجویز فریمن گروه‌ها از گروه‌هایی «نسبتن کوچک و همگن» فراتر روند و دیگر به لحاظ سیاسی ناتوان نباشند لازم است به سمت ساختاری چنین حرکت کنند.

فریمن در یکی دیگر از این توصیه‌های ایجابی می‌نویسد: «گردش اطلاعات میان همه در بازه‌های زمانی هرچه کوتاه‌تر. [چون] اطلاعات، قدرت است. [...] هرچه کسی بیشتر از این که کارها [از جمله تصمیم‌سازی] چه‌طور انجام می‌شود و ماجرا چیست باخبر باشد، از نظر سیاسی هم موثرتر خواهد بود». این توصیه البته در خطوط کلی درست است اما دقیقن به دلیل پایداری افسانه‌های متاثر از بی‌ساختاری و افقی‌گرایی باید آن را تدقیق کرد. اغلب گروه‌های مدعی بی‌ساختاری نیز چنین ادعایی دارند و آن را به یک اصل ایدئولوژیک تحت عنوان لزوم «شفافیت» و «گردش آزاد اطلاعات» میان اعضای یک گروه یا سازمان تبدیل کرده‌اند که تفسیر موجود از آن حکم می‌کند هر عضوی در هر زمانی باید بتواند به هر اطلاعاتی دسترسی داشته باشد چون اطلاعات قدرت است و اگر چنین نباشد قدرت در دست جمع مشخصی تجمیع و انحصاری می‌شود. با نگاهی واقع‌بینانه نه فقط در ایران (به شمول گروه‌ها و سازمان‌های ایرانی‌ای که در خارج از کشور فعالیت می‌کنند) بلکه حتی در جوامعی که در آنها آزادی حدودی احزاب موجود است و بنابراین نوع پیگرد پلیسی تفاوت‌های فاحشی با ایران دارد نیز این امر نه تنها مطلوب بلکه مفید هم نیست. شاید به نظر برسد در مورد ایران مسئله روشن‌تر از آن است که نیاز به توضیح

داشته باشد اما پافشاری لجوجانه و به راستی حیرت‌برانگیز برخی از گروه‌ها و جمع‌ها بر اجرای بی‌تنازل این اصول مقدس‌پنداشته‌شده (که گاهن موجب آسیب‌های فراوانی نیز شده است) در دورانی که به روشنی در حوزه‌های زیادی باید به فعالیت غیرعلنی و مخفی دست زد، ما را وادار می‌کند نکاتی بدیهی را یادآوری کنیم: فرض بگیریم یک گروه کوچک هفت-هشت نفره بر مبنای توصیه‌ی فوق‌همه‌ی اطلاعات را در بازه‌های زمانی هرچه کوتاه‌تر در اختیار تمامی اعضای گروه می‌گذارند که به این ترتیب گردش آزاد اطلاعات و شفافیت در گروه تضمین گردد تا از ساختار دموکراتیک درونی گروه محافظت شود. این «اطلاعات» می‌تواند شامل ارتباطات گروه با گروه‌های دیگر، امکانات و شرایط گروه‌های دیگر، امکاناتی که گروه برای ادامه‌ی فعالیت فراهم کرده مانند کسانی که به گروه کمک مالی می‌کنند یا هر شکلی از امکانات را در اختیار گروه می‌گذارند و موارد بی‌شمار دیگری باشد که یک گروه در جریان فعالیت ناگزیر به آنها دسترسی خواهد داشت. در نتیجه با اولین بی‌احتیاطی از جانب یکی از اعضا یا در جریان اولین بازداشت جمعی نه تنها تمامی فعالیت‌ها و امکانات گروه برای دستگاه امنیتی آشکار می‌شود بلکه هم‌چنین در پیرامون گروه امنیت تعداد زیادی از افراد و گروه‌ها با خطر جدی مواجه خواهد شد. هرچند همواره این ریسک وجود دارد افرادی که در یک ساختار معین به این اطلاعات دسترسی دارند نیز در بازجویی ضعف نشان دهند و اطلاعات را افشا کنند اما راه‌حل عقلانی قطعن تکثیر این ریسک به تعداد نفرات گروه نیست. حتا اگر فرض بگیریم تمامی اعضای گروه از افشای اطلاعات کامل در بازجویی خودداری کنند، هرکدام از آنها سرانجام باید پاسخی به سوال‌های مطروحه بدهد و با توجه به دسترسی عمومی همه به همه‌ی اطلاعات در گروه عملن نیروی امنیتی این امکان را می‌یابد که در بازجویی‌ها دست بالا را داشته باشد و بازجویی را اداره کند.

وضعیت در کشورهای غربی نیز بغرنجی‌های اساسی‌ای دارد. در این «دموکراسی»‌های مستقر شما البته می‌توانید بدون هراس از نشت اطلاعات شفاف باشید و بگذارید اطلاعات به صورت آزاد در دسترس همه‌ی اعضای گروه باشد منتها تنها تا زمانی که در واقع اطلاعاتی برای پنهان کردن ندارد. به بیان دیگر تنها تا زمانی که وجود، حضور و فعالیت شما خطری برای نظم حاکم محسوب نمی‌شود. دایره‌ی شمول این خطر هم می‌تواند در برخی موارد بسیار تنگ باشد. ممکن است شما در برخی از کشورها به دلیل طرح یک گرافیتی غیرقانونی روی دیوار بازداشت و محاکمه شوید، برنامه‌ریزی برای مسدود کردن یک کاروان حامل زباله‌های هسته‌ای، برنامه‌ریزی برای برگزاری تظاهرات علیه یک کنفرانس یا برنامه‌ریزی برای مسدود کردن مسیر تظاهرات راست‌های افراطی نژادپرست به سادگی می‌تواند به پرونده‌ای مجرمانه تبدیل شود. در آلمان در هفته‌های قبل از تظاهرات بزرگ علیه نشست «جی ۲۰» (G۲۰) و هفته‌های بعد از آن در سال ۲۰۱۷ پلیس به بسیاری از خانه‌های فعالان چپ هجوم برد و

شدت فشارهای امنیتی و قضایی چنان بالا بود که بسیاری را برای همیشه منفع‌ل کرد. در جریان جنبش پناهجویان در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ برای ده‌ها نفر از فعالان این جنبش، به ویژه پناهجویان و پناهندگان فعال در آن، پرونده‌های قضایی گشوده شد. «جرم» برخی از پناهجویان این بود که هنگام گذر از مرز ایالتی که تنها در آن مجوز تردد داشتند، با توجه به این‌که یکی از مطالبات جنبش لغو محدودیت تردد بود، برگه‌های تردد خودشان را پاره کرده بودند. در فرانسه برای تعداد زیادی از فعالان جنبش جلیقه‌زرها پرونده‌های قضایی گشوده شد و تحت پیگرد قرار گرفتند. در آمریکا بعد از اشغال وال‌استریت ۷۸ دفتر که توسط اداره‌ی امنیت داخلی تامین مالی می‌شد وظیفه‌ی رصد و تحت‌نظر قرار دادن فعالان این حرکت را بر عهده گرفتند. حاصل کار تهیه‌ی گزارشی چهارهزار صفحه‌ای شامل ایمیل‌های طبقه‌بندی‌شده بود. به این ترتیب آنگاه که فعالیت شما در جهت تغییر واقعی چیزی باشد همواره در معرض تلاش پلیس سیاسی برای نفوذ، کسب اطلاعات و در صورت امکان اثرگذاری برای فعالیت‌ها خواهید بود. روشن است که افسانه‌هایی چون «شفافیت» و «گردش آزاد اطلاعات» این مسیر را کاملن هموار می‌کند.

گفتیم توصیه‌ی فریمن در خطوط اصلی درست است اما برای عمل درست و صحیح به این توصیه هم باید آن «بازه‌های زمانی» را تدقیق کرد، هم از «عضو» یک گروه یا سازمان تعریف دقیقی به دست داد و هم نوع اطلاعاتی که می‌تواند و باید در بازه‌های زمانی معین در اختیار اعضا قرار بگیرد را روشن کرد. به ویژه باید تاکید کرد وقتی از «عضو» یک گروه حرف می‌زنیم باید در نظر داشت که «عضو» کسی است که مراحل از کسب صلاحیت را برای عضویت در گروه گذرانده است و هر کسی که به هر ترتیبی با گروه همکاری می‌کند «عضو» محسوب نمی‌شود یا نباید بشود. طبیعتن تدقیق تمامی این موارد باید توسط تمامی اعضای گروه یا سازمان انجام بگیرد نه مرجع خاص دارای صلاحیتی، اما تنها با تدقیق این موارد است که می‌توان از گردش آزاد اطلاعات غیرضروری‌ای که می‌تواند امنیت گروه یا دیگران را به خطر بیندازد جلوگیری کرد، محدوده‌ی حفظ این اطلاعات را برای تمامی اعضا روشن نمود و با تعریف بازه‌های زمانی مشخص امکان این را فراهم کرد که اعضای یک گروه یا سازمان به شکلی کاملن موثر در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها مشارکت کنند.

اکنون پنجاه و چهار سال بعد از اولین ارائه‌ی متن «استبداد بی‌ساختاری» فرصت و امکان این را داریم که با نگاهی به پنجاه و چهار سال تجربه‌ی بعد از این ارائه منطق درونی آن متن را ادامه دهیم و چیزهایی را ببینیم که جو فریمن در ماه مه ۱۹۷۰ امکان دیدن آن را نداشت اما ما در آستانه‌ی ماه مه ۲۰۲۴ می‌توانیم ببینیم.

فروردین ۱۴۰۳ | نسخه‌ی ورد

منڙپوڻ
Manjanigh

